

سیرت نبوی

فرامرز سرابی

اشاره:

تا حسن آدمی قد نکشد درک او کور است. حرف او لقلقه است و بیگانه از دغدغه و بلوغ یک جامعه هم از همین حسن، سر می‌کشد و باید دید که کدامین «مبدأ میل» حسن جامعه را درگیر نموده و دغدغه خود ساخته است. باید دید آیا به «حسن و حال» ویژگی‌های از گمشده خویش دست یافته است یا نه؟ خلاصه آن که «خفتگی و شکفتگی» جامعه در بلوغ حسن و حال آن نهفته است.

لم یمثل امر رسول الله صلی الله علیه و آله فی الهادین بعد الهادین، والامة مصرة علی مقته، مجتمعة علی قطیعة رحمہ، واقصاء ولده، الا القلیل ممن وفی لرعاية الحق فیهم، قتل من قتل، و سبی من سبی، و اقصی من اقصی. (دعای نده)

امر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در مورد سلسله هدایت کنندگان امتثال نشد و امت اصرار داشتند بر خشم و غضب و دشمنی نمودن با آن، و بر قطع رحم او و دور نمودن فرزندان رسول خدا از خلافت اجتماع نمودند، مگر گروه اندکی که بر رعایت حق آنان وفادار بودند. در نتیجه کشته شدن و اسیر گردیدن و تبعید گشتن را برای آنان روا داشتند و اجرا نمودند.

این فضای تاریک و مملو از ظلم و جهل بر امت سایه افکن گشت و جاهلیت مدرن همچون بختک بر پیکره بی‌رمق آنان افتاد و با سرعت، تمامی دستورات و سفارشات رسول خدا پیرامون «مودت» اهل بیت به فراموشی سپرده شد. مودتی که در قرآن به عنوان اجر و مزد رسالت آمده و تأکید بر آن شده است. امت نه تنها اطاعت و امتثال امر رسول خدا ننمودند؛ که رذالت و پستی را فراتر نموده و اصرار و پافشاری در اعمال خشونت در خصوص خاندان حضرت داشتند. در همین راستا بر قطع رحم و تبعید فرزندانش اقدام گروهی و جمعی نمودند و این شعله‌های خشم امت بود که قتل و اسارت و تبعید فرزندان رسول خدا را به همراه داشت و آنان را در این اهداف شوم یکپارچه و متحد ساخته بود.

پیامبر اکرم همین امر را پیشگویی نموده بود که فرمودند: بعثت بین جاهلیتین، لاخرهما شرٌّ من اولاهما. من بین دو جاهلیت مبعوث شدم که دومی آن بدتر از اولی است.

پاک بودن و با پاکان بودن شیطان و شیطان صفتان را آزرده می‌کند و می‌رنجانند. خشم و خشونت و حسد و دشمنی آنان را تحریک و تهییج می‌نماید. هم‌چنان که این فرهنگ زشت و پلشت را می‌توان در قوم لوط رصد نمود. «و لوطاً اذ قال لقومه اتأتون الفاحشه و انتم تبصرون» و [یاد کن] لوط را که چون به قوم خود گفت: آیا به فحشا روی می‌آورید در حالی که [نتایج شوم آن را] می‌بینید؟

قوم لوط گرفتار فرهنگ آلوده به فحشا شده و به نادرستی و پلشتی آن هم بصیر و آگاه بودند ولی دست از آن بر نمی‌داشتند. در آیه بعد می‌فرماید: ائنکم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم تجهلون آیا شما به جای زنان، از روی شهوت به سراغ مردان می‌آیید؟ بلکه شما مردمی جهالت پیشماید.

در آیه قبل اشاره دارد که «و انتم تبصرون» شما دانسته و آگاهانه گرفتار فرهنگ فحشا و زشتی‌ها می‌باشید و در این آیه اشاره دارد «بل انتم قوم تجهلون» بلکه سخن بالاتر از آگاهی به زشتی کار

است، اصلاً بنا دارید که «جهل‌ورز» باشید و جهالت پیشه باشید، شما قومی هستید که از روی آگاهی برآید که جهل‌ورزی را به عنوان فرهنگ گروهی و جمعی نهادینه سازید.

در آیه بعدی پاسخ حضرت لوط را چنین می‌دهند: فما كان جواب قومه الا ان قالوا اخرجوا ال لوط من قريتكم انهم اتلس يتطهرون.^۱

ولی پاسخ قومش غیر از این نبود که گفتند: خاندان لوط را از شهرتان بیرون کنید. چون آنها مردمی هستند که پاکی می‌ورزند. پاک بودن و با پاکان بودن می‌شود جرم. و خشم و خشونت، آنان را می‌آشوبد و دست به اخراج آنان از شهر می‌زنند. هم‌چنان که دباغ فضای معطر عطر فروشان را بر نمی‌تابد و مدهوش و نেশ بر روی زمین.

وقتی در فرهنگ جامعه «جهل‌ورز»ی گفتمان مسلط باشد؛ فحشا صورت قانونمند می‌گیرد و با ابزار قانون، پاکی و پاکان را به مسلخ می‌کشند. این هدف نهایی شیطان و فرهنگ شیطانی است که فرهنگ جاهلیت مدرن را معماری می‌کند. و شیاطین تمامی طراری و ترفندهای خود را بکار گرفتند و با القاء «زخرف القول» و واژگان زیور یافته و درون تهی و الهام و وحی سخنان و تئوری‌های دون پایه و انحرافی، قلب‌هایی را که ریشه در ایمان و باور به ارزشها ندارند مدیریت می‌نمایند و میل و خواست آنان را به جریان می‌اندازند و «اصفاء» و دل سپردن آنان را به «زخرف القول» به دست می‌گیرند و در گام‌های بعد «ارضاء» و رضایتمندی آنان را به «زخرف القول» و در نهایت «اقتراف» و اکتساب و ارتکاب «زخرف القول» نشان می‌گیرند.^۲

ملات و مواد خام شیاطین «زخرف القول» و مفاهیم تهی و زیباروی است. خوش خط و خال و زهرآگین. تولید مفاهیمی که باطل را حق و حق را باطل بنمایند.

بدین سان است که شیاطین توفان ذهنی برپا می‌سازند و با آن، خانه فکر خود را فعال می‌نمایند. و دوستان خود را سامان‌دهی می‌کنند، تا جبهه‌های مقاومت و تهاجم را با ایجاد خط «جدل و مجادله» فعال نمایند و بدین‌وسیله فرایند فرهنگ‌سازی خویش را با «اصفاء» «ارضاء» و «اقتراف» به نمایش بگذارند. «ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلکم».^۳

و این بازی تا زمانی ادامه می‌یابد که مردم به بلوغ اجتماعی لازم بار یابند و کانون میل و رغبت آنان به سمت و سوی دولت کریمه چرخش کامل یابد و «رغبت اجتماعی» آنان شکل گیرد. و از وضع موجود «شکایت اجتماعی» بیابند و برای دستیابی به «آینده روشن» به مرحله «استعانت اجتماعی» از درگاه ایزد منان راه یابند.^۴

و اینگونه است که «تغییر انفس» شکل می‌یابد و کانون رغبت و میل و اشتیاق، به رنگ فطرت انسان می‌شود و آهنگ رشد و هدایت می‌یابد؛ «ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» خداوند وضعیت هیچ قوم و گروهی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه خودشان را تغییر دهند و متحول سازند.

مدیریت نخبگان و فرهیختگان نسبت به «مبدأ میل» و نشانه‌گیری تمایل اجتماعی بسیار نقش آفرین است. از همین روست که جایگاه «عالمان» عظمت و رفعت بیشتری از «عبادان» دارد.

زیرا عالمان و اندیشمندان یک جامعه می‌توانند مردم را از «مبدأ میل» و تمایل به سوی یافته‌های شیطانی‌هایی بخشند و آنان را فراسوی «مبدأ میل» فطری و الهی روانه سازند تا آن‌که به سوی پاکان و پاکی‌ها جهت‌گیری نمایند.

و هرگاه «انفس مردم» به سوی «پاکان» جلب شود و «مودت» آنان را در خود جای دهد؛ «مبدأ میل» آنان قد می‌کشد و بلوغ اجتماعی آنان را رقم می‌زند و «قلبی لکم مسلم و رأیی لکم تبع و نصرتی لکم

معدّه حتی یحیی الله تعالی دینه بکم» جلوه می کند و می یابد که با قلب تسلیم یافته حضرتش و رأی و نظر تابع حضرتش و یآوری آماده حضرتش است که خداوند دین را «احیاء» می کند.
و جرى القضاء لهم بما يرجی له حسن المثوبة اذ كانت الارض لله یورتها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین و سبحان ربنا ان كان وعد ربنا لمفعولاً و لن یخلف الله وعده و هو العزیز الحکیم.
برای آنان قضا و قدر جاری شد به آنچه که در برابر آن انتظار پاداش خوب داشتند. چون زمین مال خداست؛ برای هر کس از بندگانش بخواهد، به اربت می گذارد. و عاقبت و فرجام نیک برای متقین است و منزّه است پروردگار ما همانا وعده پروردگار ما شدنی است و محقق خواهد شد و هرگز خداوند خَلَف وعده نمی کند.

فرج آل محمد - صلی الله علیه و آله - همان «بما یرجی له حسن المثوبة» از آمال و آرزوهای محمد و آل محمد بوده است. و از دیرباز چشم به راه آن بوده اند و ناله ها سر داده اند و اشک ها ریخته اند. و این به عنوان قضاء و قدر الهی امری است که جاری شده است. آینده روشن تحقق خواهد یافت و پاداش نیکو که همان امید و آرزوی آل محمد بوده است، داده خواهد شد.

تمام و اوج امید پاکان هستی و حسن المثوبه ایشان همانا عبودیت و قرب به او و توسعه فرهنگ آن بر پیکره هستی بوده است و این همه با فرج آل محمد رخ می نماید. در دعای افتتاح می خوانیم «و ترزقنا بها کرامة الدنیا و الاخرة» رزق کرامت دنیا و آخرت در دولت کریمه تحقق می یابد.

فعلی الاطاب من اهل بیت محمد و علی صلی الله علیهما واهلها فلیبک الباکون و آیاهم فلیندب النادبون و لمثلهم فلتذرف الدموع و لیصرخ الصارخون، و یعج العاجون.

پس بر پاکیزه ترین از خاندان اهل بیت محمد - صلی الله علیهما واهلها - باید بگریند گریه کنندگان و ندبه کنند ندبه کنندگان و برای مثل آنان باید اشک ها ریخته شود و فریاد کنند فریاد کنندگان و ضجه کشند ضجه کشندگان و شیون کنند شیون کنان امت اسلامی بعد از قتل و اسارت و آوارگی که برای پاکان هستی به بار آوردند؛ باید به هوش آیند و به بلوغ لازم دست یابند.

و با مهندسی شاخصه های بلوغ اجتماعی و جامعه در حال انتظار یعنی رغبت اجتماعی، شکایت و استعانت اجتماعی را سامان بدهند.

أنا «وجهنا» و «استشفعنا» و «توسلنا» بک الی الله و «قدمناک» بین یدی حاجاتنا یا «وجهها» عندالله اشفع لنا عندالله.

«جهت» و سمت و سوی ما و «شفیع» و همراه ما و «وسیله» و دستگیر ما باید پاکان هستی باشند. چون گام نهادن در سبیل و صراط و طریق و منهاج بدون سمت و همراه و دستگیری، ره به بیراهه می برد. از این رو باید «پاکان» را جلو انداخت و جلو دار و امام قرار داد «قدمناک» و از عمق وجود درخواست نمود که ای جهت و سمت و سوی خداوند که هم جهت او و هم وجهه و آبرومند نزد او هستی، دریاب ما را و تو همراه ما باش در این مسیر بی نهایت.

استعانت اجتماعی برای نجات انسان ها به وسیله آخرین فرد پاکان باید به گونه ای جریان یابد که «حسن یوسف» خواهی شکل اجتماعی بگیرد. و با این حس است که بکاء، ندبه، روان شدن اشک، فریاد، ضجه و شیون به راه می افتد و اضطراب به حجت را یادآور می شود و سرود فطرت را نجوا می کند که «این الحسن این الحسین این ابناء الحسین صالح بعد صالح و صادق بعد صادق این السبیل بعد السبیل... این بقیه الله الّتی لا تملوا من العتره الهادیه...»

به خوبی مراحل و مراتب اضطراب به نمایش گذاشته شده و مخاطب، خود حس و حال لازم را



می‌نماید. و باید به «حس و حال» ویژه‌ای که چنین شاخصه‌هایی دارد دست یافت: فرایند اضطراب نیازمند مراحل از حس و حال است که با تکوین آنها به اوج بلوغ و رشد نهایی خود می‌رسد و این گونه است که اضطراب از لقلقه به دغدغه می‌رسد و شکل می‌گیرد. و با این حس یوسف خواهی است که می‌توان به «مضطرب» همراه و هم‌نوا شد. و به خالق هستی اظهار نمود که به ما حس اضطراب دست داده است و به بلوغ لازم دست یافتیم که بدون حجت و بدون اضطراب به حجت وضع ما سامان نمی‌یابد. اینجاست که سروش غیب را با عمق جان درک می‌نماییم: «قل ما یعبأ بکم ربی لولا دعاؤکم» ای پیامبر بگو اگر خواست و دعای شما نباشد هیچ توجه و اعتنایی به شما نخواهد شد. باز اینجاست که می‌فهمیم «و اکثروا الدعاء بتعجیل الفرج فان ذلك فرجکم» زیاده و به کثرت درخواست فرج نمایید و دعا برای تعجیل و شتاب در فرج داشته باشید، زیرا که فرج و گشایش شما در گرو خواست و دعای فراوان شما می‌باشند.

این همه برای آن است که «حس و حال» ما به اضطراب نزدیک شود و از پوسته لقلقه به بلوغ دغدغه بار یابیم.

برادران یوسف خود باعث غیبت یوسف گشته‌اند. و بر پدر خویش که عاشقانه در فراق او می‌سوزد خرده می‌گیرند و طعنه می‌زنند که قسیم به خدا؛ تو پیوسته به یاد یوسف هستی، تا آنکه خود را به نابودی و هلاکت برسانی. فضای آیه به خوبی شوق و رغبت حضرت یعقوب را به آستان یوسف به نمایش گذاشته است.

و در آیه بعد به فرزندان چنین جواب می‌دهد: «قال انما اشکوا بنی و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لاتعلمون» همانا من شکایت خود را از اندوه و غصه به درگاه خداوند می‌برم. و من از جانب خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

در این آیه به خوبی بحث از شکایت است. دلی که با شوق و رغبت یوسف خواهی وسعت یافته، شرایط فقدان و غیبت او را بر نمی‌تابد و سراسر وجود را اندوه و غصه فرا می‌گیرد و به شکایت سوق می‌دهد.

و این روح بلند یعقوب است که با سرشاری از رغبت و شکایت، مرعوب جو تحمیلی نمی‌شود و ملامت‌ها و سرزنش‌ها او را از میدان به در نمی‌برد، فضای موجود و فرزندان را مدیریت می‌کند و رهنمود لازم را می‌نمایاند.

«یابنی اذهبوا فتحسبوا من یوسف و اخیه و لاتایشوا من روح الله انه لایایس من روح الله الا القوم الکافرون» ای فرزندان من به راه بزنید تا با حس تمام به جستجوی یوسف و برادرش درآید و از رحمت خدا نا امید نباشید که نا امیدی در رحمت او کار کافران است و یأس از ثمرات کفر است. فضای آیه مسئله استعانت از او و امید به عنایات را به خوبی می‌نمایاند، و مسئله اقدام و با حس تمام دست به اقدام زدن را به خوبی با امید و امداد و استعانت پیوند زده است.

جو آیات از رغبت و شکایت و استعانت حکایت می‌کند. شیوه مدیریت و رهبری را به سوی غایب پنهان از نظر می‌نمایاند. این گونه است که این نحوه از مدیریت و راهبری به ثمر می‌نشیند و فرزندان یعقوب به بازگاه یوسف باز می‌یابند و او را می‌شناسند. «فلما دخلوا علیه قالوا یا ایها العزیز مستأ و اهلنا الضر و جئنا ببضعة مزجة فاوف لنا الکیل و تصدق علينا ان الله یجزی المتصدقین»^{۱۱}

آنان چون بر او وارد شدند گفتند ای عزیز بر ما و اهل ما سختی و ناگواری فرود آمده و ما با بهای اندکی امدایم و اینکه تو پیمانمان را به تمام و کمال عنایت کن و در این آیه جو و فضای اضطراب

این
بسازی تا
زمانی ادامه می‌یابد
که مردم به بلوغ اجتماعی
لازم بار یابند و کانون میل و رغبت
آنان به سمت و سوی دولت کریمه چرخش
کامل یابد و رغبت اجتماعی آنان شکل گیرد. و
از وضع موجود شکایت اجتماعی بیابند
و برای دستیابی به آینده روشن به
مرحله استعانت اجتماعی
از درگاه ایزد منان
راه یابند

آشکار و هویدا می‌نماید. که از برکات مدیریت انسان فرزانه، عبور از مراحل رغبت و شکایت و استعانت به دست آمده است.

و در چنین فضایی است که «حس یوسف خواهی» شکل می‌گیرد و به جریان می‌افتد. و حالت‌های بکاء، تدبیه، اشک روان، ضجه و ناله، نعره، فریاد بلند و سخت و فریادرسی گام به گام به راه می‌افتد. و سرود فطرت را که این الحسن این الحسین و... طنین انداز می‌شود. و اضطراب ما را به نمایش می‌گذارد و ما را به مضطر واقعی نزدیک و همنا می‌سازد. و این هم رنگی و همدلی ما با اوست که موجب می‌شود «مضطر» هستی دست به دعا بردارد و فرج را از قارح الهم و کاشف الغم طلب نماید. و پرده غیبت را با دست خود کنار زند. و این همه در گرو بلوغ اجتماعی ما است که سؤال و پرسش و نیاز اساسی ما این باشد: «این المضطر الذی یجاب اذا دعی»^{۱۳} کجاست «مضطر» بی که هر آن‌گاه دعا کند مستجاب می‌شود. با این حس و حال است که همه وجود ما و حتی سکوت ما فریاد می‌شود و ندا سر می‌دهد که این... این... این... و کجاست آن که همه تیره‌گی‌ها و آلودگی‌ها و ظالمان را ریشه‌کن سازد؟ و صدا می‌زنند که «این باب الله الذی منه یوتی» کجاست آن باب و درگاه خدا که از آن وارد شوند و بار یابند؟ بشر روزنه و دریچه و باب‌هایی را رصد می‌کند. در خیال و تصور درگیر و آماده خود، رخ نگار و خال لبان دلبر‌هایی بخش را می‌نگارد. مهدی یاوران با چابکی و فراست خویش باید به «شکار لحظه»‌ها، در آیند و نگار یار را در تصور و خیال مشتاقان نقش سازند و آنان را در گستره جهانی به «باب الله» و درگاه ورود به آستان ربوبی رهنمون شوند.

همان‌گونه که در فراز بلند صحیفه سجاده جلوه‌گر است «و عرفنی ما وعدت من اجابة المضطربین»^{۱۴} مرا به اجابتی که به مضطربین وعده داده‌ای آگاهی ده. معرفت ما از جایگاه اضطراب و مضطربین، ما را به آستان حس اضطراب و مضطربین و بلوغ به آن نزدیک می‌سازد. و این حس و حال اجابت و دست یافتن را در پی خواهد داشت.

چه زیباست فراز و فرود شعله‌های حس و حال یوسف خواهی و چه دل ریاست نقش و نگار رنگین کمائی آن. و چه دلنشین است آهنگ خوش آن که اوج می‌گیرد «بابی انت و امی و نفسی لک الوقاء والحمی»..

در ادامه اشاره‌هایی به برگ‌ها و برگه‌های زیبا و جلوه‌های زیبایی می‌نماید. تا آنکه خطاب می‌کند: «لیت شعری این استقرت بک النوی بل ای ارض تقلک او تری ابرضوی او غیرها ام ذی طوی» کاش می‌دانستم که دلم کجا قرار و آرام می‌گیرد به تو. بلکه ای کاش می‌دانستم به کدامین سرزمین قرار داری. آیا به سرزمین رضوی یا غیر آن یا به ذی طوی.

«عزیز علی آن ازی الخلق و لا تری» چه سخت و گران است بر من، اینکه همه خلق را ببینم و ترا نبینم. تو که خود «نور ابصار الوری»^{۱۵} ای نور دیدگان مردم؛ دیدگان من همه را و همه چیز را با نور تو می‌بیند. ولی من تو را نمی‌بینم و آن بر من خیلی سخت است.

«عزیز علی آن تحیط بک دونی البلوی و لا ینالک منی ضجیح و لا شکوی».

تو قلب عالم امکان هستی. و تمامی ناملایمات و سختی‌های موجود در هستی بر تو وارد می‌شود و سنگینی می‌نماید. و بر من سخت است که تو در معرکه گرفتاری‌ها هستی و من کاری نتوانم بکنم.

«نفسی انت من مغیب لم یخل منّا» تو همانی که بعد از ظهورت خواهیم گفت بارها دیده ما به جمالت منور شده و در کوی و برزن توفیق دیدارت را داشته‌ایم؛ اما تو را نمی‌شناختیم. و نمی‌دانستیم که این همان یوسف زهرا است. همچنان که برادران یوسف او را دیده بودند و نمی‌شناختند.

«هنفسی انت امینیه شائق یتمنی من مؤمن و مؤمنة ذکرا فحنا» شوق و رغبت از تو جان می گیرد و تو خود بن مایه و جان مایی شوق و مبدأ میل ما نوی «انا نرغب الیک فی دولت کریمه»^{۱۶} کیوتر میل ما به آستان دولت کریمه اش آشیانه می گیرد.

تو مبدأ میل همگانی. تو آرزوی مقدم و آرمان پیشین بشری «السلام علیک ایها المقدم المامول»^{۱۷} بارش نعمت ها در گستره هستی به دست خدا و به خواست خدا از آستان تو جریان می یابد و ریزش می نماید و از ترنم خود به هستی سبزی و نشاط می بخشد. «و ییمنه رزق الوری و ثبتت الارض و السماء»^{۱۸} امواج تو در توی واژگان این فرازاها به دست طوفان حس یوسف خواهی سپرده شده تا این که در اوج خود ناله «الی متی احار فیک یا مولای و الی متی و الی خطاب اصف فیک و ای نجوی» را سر می دهد. «عزیز علی ان اجاب دونک و اناغی» چه سخت است که از غیر تو جواب بشنوم و با غیر تو تکلم

کنم.

«و کلامکم نور»^{۱۹} سخنان شما نور است و من از ظلمت ها به تنگ آمده و گریزان هستم و خواهان نور.

تو «تنها راه»^{۲۰} هستی و تو «بهار مردم»^{۲۱} هستی و تو «روزهای نشاط مردم» هستی. با تمام وصف های گفته شده باز مردم از تو غافلند. و در زندگی آنها حضور نداری و جایی برای تو باز نکرده اند و جای خالی تو را به خوبی حس نمی کنند و امر تو را سبک و خوار نموده اند. و حس و حال یوسف خواهی در مردم جریان نیافته و شکل نگرفته است.

«عزیز علی ان یجری علیک دونهم ما جری»

جهل و نادانی و عدم درک اضطرار به تو پرده حجاب و غیبت را بین ما و تو افکنده است. گستره وسیع و عمیق جهل ورزی و رنج بر «عصاره هستی» معنابخش فلسفه هستی و مفسر و مهندس عبودیت بر تازک هستی وارد می شود و دیگران هیچ یک را حس نمی کنند و درک نمی نمایند. عاشق منتظر دریافته است که رغبت و شکایت اجتماعی باید شکل بگیرد و حس و حال یوسف خواهی در گستره اجتماعی باید به راه بیافتد و بلوغ اجتماعی ایجاد شود تا زمینه های ظهورش آماده گردد. از این رو بر آن است که حس یوسف خواهی را توسعه دهد و در جستجوی یار و یاور و همراه بکوشد. متی نرد متاهلک الرویه فنروی، متی ننتقع من عذب ماتک فقد طال الصدی، متی نغادیک و تراوحک، فنقر عیناً، متی ترانا و تراک و قد نشرت لواء النصر تری، اترانا نحف بک و انت تام الملا، و قد ملات الارض عدلاً

چه زمانی وارد می شویم به سرچشمه زلال و خوش گوارایت تا سیراب شویم؟ چه زمان از آب گوارای تو سیراب و بهره مند شویم. همانا که تشنگی ما به طول کشید. کی شود که با تو صبح و شب کنیم؟ تا چشمانمان به جمالت روشن شود؟ کی شود که تو ما را ببینی و ما تو را ببینیم در حالی که تو پرچم پیروزی را برافراشتی. آیا شود که در اطراف تو و به امامت و رهبری تو گرد آییم در حالی که زمین بر از عدل شده باشد؟

جلوه ها و امواج دیگری از حس یوسف خواهی در این فضای طوفانی به راه افتاده است. و اوج دیگری به خود گرفته است که جز وصال یار خوش نگار، آن را خموش نتواند نمود. که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل ها، که باید بذر عشق را در دل جامعه بکاری و با مهندسی و با سرعت تمام این رغبت و عشق به شکوفه و شکوفایی سر کشد و دل از اغیار ببرد و شکایت اجتماعی به جریان افتد و با حس و حال تمام به سوی خالق هستی رو کنند و درخواست کنند و استعانت اجتماعی به

راه اندازند. که «اللهم انت كشاف الكرب و البلوى و اليك
استعدي فتعذك العدوى و انت رب الاخره والدنيا، فاغث
يا غياث المستفيين».

خدایا تو بر طرف کننده رنج ها و غم و اندوه و گرفتاری
هستی. و به تو شکایت می کنم و از تو دادخواهی می نمایم
و تویی پروردگار دنیا و آخرت پس به فریاد ما برس ای
فریادرس فریادخواهان.

وه که چه زیباست نمایش امواج تو در توی «رغبت و
شکایت و استعانت» اجتماعی که در سایه سار دعای ندبه
به چشم می خورد و حس یوسف خواهی که جامعه را از
خفتگی به شگفتگی رهنمون می سازد.



- ۱. مسیح
- ۲. الاحیاء الامام المهدي
- ۳. ۲۴ ص ۱۱۲ و ۲۳۶. ثقل. ۲۵۶
- ۴. دعای ۵. دعای ۶. سوره
- ۵. دعای آیه ۸۸
- ۶. صحیفه سجایده
- ۷. دعای ۸. دعای اقتضاع
- ۸. دعای آیه ۱۴
- ۹. دعای ۱۰. دعای ۱۱. دعای ۱۲. دعای ۱۳. دعای ۱۴. دعای ۱۵. دعای بعد
- ۱۰. دعای ۱۱. دعای ۱۲. دعای ۱۳. دعای ۱۴. دعای ۱۵. دعای بعد
- ۱۱. دعای ۱۲. دعای ۱۳. دعای ۱۴. دعای ۱۵. دعای بعد
- ۱۲. دعای ۱۳. دعای ۱۴. دعای ۱۵. دعای بعد
- ۱۳. دعای ۱۴. دعای ۱۵. دعای بعد
- ۱۴. دعای ۱۵. دعای بعد
- ۱۵. دعای بعد
- ۱۶. دعای بعد
- ۱۷. دعای بعد
- ۱۸. دعای بعد
- ۱۹. دعای بعد
- ۲۰. دعای بعد
- ۲۱. دعای بعد
- ۲۲. دعای بعد
- ۲۳. دعای بعد
- ۲۴. دعای بعد
- ۲۵. دعای بعد
- ۲۶. دعای بعد
- ۲۷. دعای بعد
- ۲۸. دعای بعد
- ۲۹. دعای بعد
- ۳۰. دعای بعد
- ۳۱. دعای بعد
- ۳۲. دعای بعد
- ۳۳. دعای بعد
- ۳۴. دعای بعد
- ۳۵. دعای بعد
- ۳۶. دعای بعد
- ۳۷. دعای بعد
- ۳۸. دعای بعد
- ۳۹. دعای بعد
- ۴۰. دعای بعد
- ۴۱. دعای بعد
- ۴۲. دعای بعد
- ۴۳. دعای بعد
- ۴۴. دعای بعد
- ۴۵. دعای بعد
- ۴۶. دعای بعد
- ۴۷. دعای بعد
- ۴۸. دعای بعد
- ۴۹. دعای بعد
- ۵۰. دعای بعد